

واسازی و فرارفتن از تقابل‌های دوگانی در متون اهل تصوف (شواهد از کتاب‌های نثر فارسی)

ناصرقلی سارلی*

اکرم قربانی چراغ‌تپه**

چکیده

پژوهشگران عرفان و تصوف اسلامی شکل‌گیری زبان تصوف و گفتمان عرفانی را از جنبه‌های بسیار مهم تاریخ تصوف شمرده‌اند؛ به‌ویژه تمایز تدریجی زبان تصوف از زبان دین و تبدیل آن به گفتمانی مستقل موضوع پژوهش‌های ارزشمندی بوده است. پژوهشگران نشان داده‌اند که تجربه عرفانی و تفسیر قرآنی ابتدا از هم جدایی‌ناپذیر بوده‌اند و زبان تجربه عرفانی صرفاً از واژگان قرآنی بهره می‌برده است، اما به تدریج، تجربه عرفانی استقلال می‌پذیرد و از زبان قرآنی/زبان دین جدا می‌شود و زبانی خاص خود پدید می‌آورد. از ویژگی‌های واژگانی زبان قرآن/دین، بهره‌گیری از تقابل‌های دوگانی است. تقابل‌هایی چون بهشت/دوزخ، خیر/شر، دنیا/آخرت اساس آموزه‌های دینی و قرآنی را می‌سازند و در متون اهل تصوف نیز با بسامد بالا به کار می‌روند. کاربرد تقابل‌های دوگانی در متون اهل تصوف از تقابل‌های دوگانی دینی بسیار فراتر می‌رود و به‌ویژه در کتاب‌های تعلیمی تصوف، اصطلاحات جدید فراوانی بر مبنای تقابل دوگانی شکل می‌گیرد. یکی از وجوه تمایز زبان تصوف، واسازی تقابل‌های دوگانی است. این واسازی هم در تقابل‌های دوگانی زبان دین و هم در تقابل‌های براساخته در زبان اهل تصوف اعمال می‌شود. این واسازی شکل‌ها و جنبه‌ها گوناگون و متفاوتی دارد و تحلیل آن می‌تواند ما را با خلاقانه‌ترین و نوآورانه‌ترین ابعاد جهان‌بینی و تجربه عرفانی صوفیان آشنا سازد. این ابداع زبانی که در نوبودن و یگانگی تجربه عرفانی ریشه دارد، نشانه اصالت آن تجربه است. در این پژوهش، واسازی و فرارفتن از تقابل‌های دوگانی را در یک پیکره از خلاقانه‌ترین سخنان اهل تصوف که از متون نثر فارسی فراهم آمده است بررسی کرده‌ایم. با تحلیل و طبقه‌بندی شکل‌های گوناگون این واسازی و فرارفتن نشان داده‌ایم چگونه این ویژگی، به زبان اهل تصوف نوعی خصوصیت شعری و هنری می‌بخشد و آن را در جایگاهی کاملاً متمایز نسبت به متون دینی و زبان اهل شریعت قرار می‌دهد. فرارفتن از تقابل‌های دوگانی با ویژگی پارادوکسی زبان اهل تصوف ارتباط نزدیکی دارد و امکان بیان تجربه‌های پیچیده‌تری را برای اهل تصوف فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: تقابل دوگانی، واسازی، زبان اهل تصوف، زبان قرآن/زبان دین، نثر فارسی.

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) sarli@khu.ac.ir
**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران ghorbani.akram@yahoo.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۱

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۱، شماره ۹۴، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۱۸۹-۲۰۸

**Deconstructing and going far beyond the binary oppositions in Sufi texts
(data from Persian prose books)**

Nāser-Gholi Sārli*

Akram Ghorbāni Cherāgh-tappeh**

Abstract

The researchers of mysticism and Islamic Sufism have considered the making of the language of Sufism and mystical discourse as one of the most important aspects of the history of Sufism. Especially the gradual differentiation of the language of Sufism from the language of religion and its transformation into an independent discourse has been the subject of valuable researches. The researchers have demonstrated that mystical experience and Qur'anic interpretation are inseparable at first and the language of mystical experience merely uses Quranic words, but gradually, mystical experience becomes independent and adopts the Qur'anic language/language of religion and acquires its very own language. One of the lexical features of the language of Qur'an/religion is the use of binary opposition. Binary oppositions such as Paradise/Hell, Good/Evil, this world/the Hereafter among the basic religious and Quranic teachings and are used with high frequency in Sufi texts. The use of binary oppositions in Sufi texts goes far beyond religious binary opposition, and especially in Sufi textbooks, many new terms are formed based on binary opposition. One of the distinguishing aspects of the language of Sufism is the deconstruction of binary oppositions. The deconstruction is applied both in the binary oppositions of religion and in the oppositions formed in the language of Sufism. It has various and different forms and aspects, and its analysis may provide us with the most creative and innovative aspects of Sufis' worldview and mystical experience. This linguistic invention, which is rooted in the novelty and uniqueness of mystical experience, is a sign of the authenticity of that experience. In this research, we have investigated the deconstruction and departure from binary opposition in a corpus including the most creative words of the Sufis in Persian prose texts. By analyzing and classifying the different forms of the deconstruction and going beyond the binary opposition, the article shows how this feature grants the language of Sufism a special artistic and poetic characteristic, and places it in a completely different level compared to religious texts and the language of Shariat. Going far beyond the binary oppositions is closely related to the paradoxical feature of the language of Sufism and provides the possibility of expressing more complex experiences for Sufis.

Keywords: Binary Opposition, Deconstruction, Language of Sufism, Language of Quran/Language of Religion, Persian Prose.

* Associate Professor of Persian Language and Literature, Khārazmi University, Tehran, Iran. *sarli@khu.ac.ir*

** PhD Candidate in Persian Language and Literature, Khārazmi University, Tehran, Iran. *ghorbani.akram@yahoo.com*

۱. مقدمه

در میان جنبه‌ها و ابعاد مختلف عرفان و تصوف اسلامی، زبان و اصطلاحات خاص اهل تصوف از دیرباز جلب توجه کرده است. این سخن لوئی ماسینیون که «عرفان اسلامی در مبدأ و بسط خود نشئت‌یافته از قرآن است که مسلمانان دائم آن را خوانده‌اند و در آن تأمل و بدان عمل کرده‌اند» به زبان و اصطلاحات اهل تصوف هم تعمیم یافته است و ماسینیون سرچشمه اصطلاحات صوفیه را عمدتاً در قرآن می‌یابد (نویا، ۱۳۷۳: ۱۰-۱۱). پل نویا با پذیرش اصولی این دیدگاه و با اذعان به اینکه قرآن، عناصر بنیادی ادراک دینی جهان را برای ذهن مسلمانان فراهم می‌کند، با نقد روش ماسینیون، آربری و دیگران (که مبتنی بر تحلیل قرآن برای شناختن عناصر اولیه زندگی عرفانی در آن و امکاناتی که تأمل در قرآن به مسلمانان می‌دهد تا به حیات دینی، فراتر از صرف پیروی از ظواهر شریعت، دست یابد)، روش ابتکاری دیگری در پیش می‌گیرد و پاسخ این پرسش خود را نه مستقیماً در قرآن، بلکه از امّتی که قرآن می‌خواند جویا می‌شود، و از این رو، سراغ قدیم‌ترین تفسیرهای قرآن می‌رود. در این جست‌وجو، که شرح آن در کتاب *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی* آمده است، نویا نشان می‌دهد که از همان صدر اسلام نوعی قرائت و تفسیر استنباطی از قرآن (نماینده آن تفسیر امام جعفر صادق^(ع)) وجود داشته که نشانه‌های آغاز شکل‌گیری زبان عرفانی را در آن می‌توان بازشناخت. پس از آن، تفسیر قرآنی با گذر از قرائت استنباطی قرآن به تأویل مبتنی بر تجربه عرفانی میل می‌کند و با غنای تدریجی این نوع تجربه، زبان خاصی پدید می‌آید و کم‌کم با استفاده از واژگان قرآنی، اصطلاحات خاص خود را ابداع می‌کند. اینجاست که اندک‌اندک زمینه برای استفاده از واژه‌های جدید مرتبط با تجربه‌های نوی عرفانی به وجود می‌آید (همان، ۳-۱۳).

پی‌گیری پروژه پژوهشی ماسینیون و پیروان او مانند پل نویا در ابعاد و جنبه‌های دیگر زبان عرفان و تصوف نیز امکان‌پذیر به نظر می‌رسد. بررسی شکل‌گیری زبان خاص اهل تصوف و گفتمان عرفانی نیازمند پی‌جویی هر یک از ویژگی‌های متمایز این زبان نسبت به زبان قرآنی/زبان دین است؛ اینکه هر یک از این ویژگی‌ها چگونه کم‌کم بر بستر زبان و گفتمان دینی پدیدار می‌شوند، به پختگی و شکوفایی می‌رسند و به ویژگی جدایی‌ناپذیر زبان تصوف و گفتمان عرفانی تبدیل می‌شوند. البته، باید توجه داشت که تازگی، اصالت و زنده بودن تجربه عرفانی مانع از آن است که برخی از این ویژگی‌ها کاربرد گسترده یابند و مانند یک نوآوری

زبانی پذیرفته شده به فراوانی در متون اهل تصوف به کار روند. برخلاف نوآوری‌های زبانی عام، ابداعات زبانی برآمده از تجربه‌های عرفانی چندان تعمیم‌پذیر نیستند و کاربرد مبتدل و فراوان آنها در برخی از متون می‌تواند از دلایل انحطاط تجربه عرفانی به حساب آید.

در این پژوهش، به تقابل دوگانی می‌پردازیم که از ویژگی‌های واژگان قرآنی/زبان دین است و متأثر از زبان دین، در زبان اهل تصوف هم کاربرد بسیار یافته است. در زبان قرآنی، تقابلهایی چون بهشت/دوزخ، خیر/شر، دنیا/آخرت، کفر/ایمان، نور/ظلمت، ضلالت/هدایت اساس آموزه‌های دینی را می‌سازند. در زبان اهل تصوف، این تقابل‌های دوگانی دینی به کار می‌رود، اما کاربرد تقابل‌های دوگانی در متون اهل تصوف از تقابل‌های دوگانی دینی بسیار فراتر می‌رود و به‌ویژه در کتاب‌های تعلیمی تصوف، اصطلاحات جدید فراوانی برمبنای تقابل دوگانی شکل می‌گیرد. مبنای شکل‌گیری طیف وسیعی از اصطلاحات تصوف، تقابل دوگانی است. صحو/سکر، جمعیت/تفرقه، وحدت/کثرت، کشف/حجاب، قهر/لطف، ملامت/سلامت، غیبت/حضور، ظاهر/باطن، فقر/غنا، حال/مقام، شریعت/طریقت، از جمله این اصطلاحات هستند و نه تنها در مقام توصیف و تبیین آموزه‌های تصوف به کار می‌روند، که در برخی موارد، اساس بخش‌بندی کتاب‌های تعلیمی تصوف و عناوین فصول و فقرات این کتاب‌ها را تشکیل می‌دهند.

۱.۱. پیشینه پژوهش

تقابل‌های دوگانی در متون ادبی و به‌ویژه متون شعر عرفانی، مورد توجه پژوهشگران بوده و مقالاتی در این زمینه منتشر شده است. بیشتر این مقالات، به شناسایی و طبقه‌بندی تقابل‌های دوگانی پرداخته‌اند و کمتر به تحلیل کارکرد و نقش این تقابل‌ها در این متون علاقه نشان داده‌اند.

عبیدی‌نیا و دلایی (۱۳۸۸) تقابل‌های دوگانه را در ساختار حدیقه سنایی بررسی کرده‌اند و حیاتی (۱۳۸۸) کارکرد نشانه‌شناختی عناصر متقابل در تصویرپردازی *غزلیات* شمس را تحلیل کرده است. عقدایی و شهرآبادی (۱۳۸۸) تقابل دو مفهوم حیرت و یقین را در *غزلیات* عطار به‌طور موردی توصیف و نقد کرده‌اند. نبی‌لو (۱۳۹۲) تقابل‌های دوگانه را در *غزل‌های حافظ* بررسی کرده است. باقری و ذبیح‌پور (۱۳۹۳) با روشی ساختارگرایانه، تقابل نشانه‌ای را در *غزلیات* حافظ تحلیل کرده‌اند. چهری و همکاران (۱۳۹۲) تقابل‌های و تضادهای واژگانی را در شعر سنایی تحلیل کرده‌اند. شنبه‌ای (۱۳۹۰) تقابل دو مفهوم جبر و اختیار را به‌عنوان

دوگانه متقابل در گلستان سعدی در چارچوب سبک‌شناسی بررسی کرده است. آنگونه (۱۳۹۳) به رویکرد سنایی به تقابل دوگانه پرداخته است و روحانی و عنایتی (۱۳۹۵) تقابل دوگانی را در غزل‌های عطار تحلیل کرده‌اند.

تقابل‌های دوگانی در سایر متون نیز توجه پژوهشگرانی را جلب کرده است. شریف‌نسب (۱۳۹۴) تقابل‌های دوگانی را در متون داستانی عامیانه بررسی کرده است. آبشیرینی (۱۳۹۶) دو مفهوم متقابل عقل و عشق را در آثار فروغ فرخزاد تحلیل کرده و محمدی (۱۳۹۶) تقابل‌های دوگانی در داستان رستم و سهراب را بررسی کرده است. این پژوهش‌ها، تنها از دید روش‌شناختی در پژوهش حاضر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود تاکنون پژوهش مستقل و جداگانه‌ای در زمینه‌ی واسازی تقابل‌های دوگانی صورت نگرفته است.

۲.۱. روش پژوهش

این پژوهش بر متون فارسی نثر صوفیه متمرکز است و به‌عبارت دیگر، جامعه‌ی آماری این پژوهش را متون نثر اهل تصوف تشکیل می‌دهد. با توجه به حجم گسترده‌ی این نوع متون در زبان فارسی، پژوهشگران تصمیم گرفتند بررسی و تحلیل خود را بر یک پیکره‌ی برگزیده از متون اهل تصوف محدود سازند. به‌عبارت دیگر، حجم نمونه‌ی منتخب، پیکره‌ی متشکل از ناب‌ترین سخنان اهل تصوف است که یکی از متخصصان متون تصوف آن را فراهم آورده است. برای بررسی و تحلیل واسازی و فرارفتن از تقابل دوگانی و نیز یافتن صور و اشکال مختلف آن، متن کتاب یک حرف صوفیانه، سخنانی از عارفان، به‌گزینش محمود عابدی (۱۳۸۵) را به‌عنوان پیکره‌ی پژوهش و حجم نمونه برگزیده‌ایم.

۲. تقابل دوگانی

تقابل دوگانی، تقابل دوگانه یا تقابل دوجزئی^۱ رابطه‌ای است میان دو مفهوم، دو واژه، دو قطب و دو اصطلاح که در آن طرفین با هم تقابل یا تضاد دارند و این تقابل یا تضاد، انحصاری است و نمی‌توان مترادف یا هم‌معنای یکی از طرفین تقابل را جایگزین واژه اصلی ساخت. در این رابطه، جفت‌واژه‌ها، مفاهیم، قطب‌ها و اصطلاحات به هم‌دیگر وابسته‌اند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۹۸). در مفاهیمی که می‌شناسیم تقابل‌های دوگانی سهم قابل توجهی دارند: روز/شب، تاریک/روشن، خیر/شر، صورت/محتوا، من/دیگری، طبیعی/مصنوعی، دال/مدلول، زن/مرد،

نر/ماده. تقابل‌های دوگانی همزاد زبان و اندیشه‌اند؛ زیرا بشر برای نامیدن پدیده‌هایی چون شب/روز، نور/تاریکی، زن/مرد و اندیشیدن درباره این مفاهیم به این جفت‌واژه‌های متقابل (با تقابل انحصاری) نیاز داشته است. از این‌رو؛ اسطوره‌ها نه تنها پر از این اصطلاحات هستند بلکه ساختار اسطوره‌ها اساساً اغلب بر مفاهیمی بنا شده‌اند که به گونه‌ای دوتایی/دوجزئی با هم تقابل دارند (مانند نبرد نیروهای خیر و شر). تقابل دوگانی در کنار ابزارهای شناختی دیگر، یکی از ابزارها و الگوهای بشر برای شناخت و صورت‌بندی جهان پیرامون، مفاهیم و عناصر آن بوده است. این شیوه شناختی از دیرباز شناخته شده بوده است؛ برای مثال، ارسطو در *متافیزیک* تقابل‌های اساسی را بدین شکل بیان می‌کند: صورت/ماده، طبیعی/غیرطبیعی، فعال/منفعل، کل/جزء، وحدت/کثرت، قبل/بعد و وجود/عدم. (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۵۸).

با این حال، رویکرد نظام‌مند به تقابل دوگانی، بازشناسی و نام‌گذاری آن به فردینان دوسوسور و پیروان ساختارگرای او بازمی‌گردد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین آموزه روش‌شناختی سوسور تلقی زبان به‌منزله نظامی است که اجزایش براساس روابط «متقابل» تعریف و بر بنیاد افتراق از یکدیگر متمایز می‌شوند. سوسور برای اولین بار مفهوم «تقابل» را در قالب کلمات دال/مدلول و زبان/گفتار مطرح کرد و سپس با ارائه مفاهیم هم‌نشینی/جان‌نشینی به آن قوت بخشید. پس از او، ساختارگرایان دیگری هم از این تقابل‌ها برای بیان مفاهیم تازه‌تر استفاده کردند و آن را موضوع اصلی تحقیقات زبان‌شناختی، ادبی، مردم‌شناختی و فرهنگی خود قرار دادند. از جمله بارت، تقابل دوگانی را اساسی‌ترین مفهوم ساختارگرایی می‌داند و لوی-استروس آن را مهم‌ترین کارکرد ذهن جمعی بشر. لوی-استروس در مقاله کلاسیک «مطالعه ساختاری اسطوره» و به‌ویژه در جلد چهارم کتاب *اسطوره‌شناسی*، هنگامی که از افسانک^۲ به‌عنوان عنصر بنیادین اسطوره سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که افسانک‌ها، از هر نوعی که باشند، با اعمال دوگانی/دوتایی^۳ تناسب دارند؛ زیرا چنین اعمالی ویژگی ذاتی ابزاری هستند که در سرشت خویش ابداع شده‌اند تا عملکرد زبان و اندیشه را امکان‌پذیر سازند (داندس، ۱۹۹۷: ۳۹-۴۰).

از سوی دیگر، تقابل دوگانی و درک آن با دوره کودکی مرتبط است. رومن یاکوبسن و موریس هاله^۴ دریافته‌اند که قوه تشخیص تقابل‌های دوگانی نخستین فعالیت منطقی کودک است و در این فعالیت می‌توان مداخله اولیه و مشخص فرهنگ در طبیعت^۵ را دید (هاوکز، ۲۰۰۳: ۱۲-۱۳). این دیدگاه به‌مثابه واقعیتهای انکارناپذیر در اغلب کتاب‌ها و مقالات

ساختارگرایان و پساساختارگرایان تکرار شده است. هر چند قدرت تشخیص خود/دیگری، سلطه/انقیاد، دسترسی/ممنوعیت جنسی و خوراکی/غیرخوراکی میان انسان و برخی جانوران مشترک تلقی می‌شود، تقابل دوگانی نوعی توانایی ذهنی خاص انسان است که در چارچوب زبان امکان وجود می‌یابد و به او کمک می‌کند پیچیدگی تجربیات را به نظم درآورد، درحالی‌که در «طبیعت» تقابلی وجود ندارد (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۵۷-۱۵۸).

این پافشاری مؤکد بر اینکه در طبیعت تقابلی نیست و این انسان است که در چارچوب زبان و از طریق فرهنگ، تقابلهای دوگانی را می‌آفریند و تحمیل می‌کند، اندکی افراطی به نظر می‌رسد؛ چون برخی از ابتدایی‌ترین تقابلهای آشکارا سرشتی طبیعی دارند؛ برای مثال، تقابل نر/ماده، نور/ظلمت، شب/روز ریشه در طبیعت دارد. کلود لوی-استروس هم برخی تقابلهای دوگانی اصلی را در ذهن انسان تغییرناپذیر و جهان‌شمول می‌داند که مرزهای تمایز فرهنگی را درمی‌نوردند: اگر فعالیت ناخودآگاه ذهن مشتمل بر تحمیل فرم بر محتوا باشد، و این فرم‌ها اساساً در همه ذهن‌ها یکسان باشند، مانند قدیم/جدید و بدوی/متمدن، یافتن ساختار ناخودآگاهی که زیربنای هر بنیاد و هر آداب و رسومی را تشکیل می‌دهد برای به‌دست‌آوردن مبنایی که برای تفسیر بنیاد و آداب و رسوم دیگری روایی و اعتبار داشته باشد ضروری و بسنده است؛ مشروط بر اینکه به‌قدر لازم تحلیل صورت گرفته باشد (لوی-استروس، ۱۹۷۲: ۲۱).

بنابراین، جز معدودی تقابل دوگانی اصلی یا طبیعی، اکثر تقابلهای دوگانی نشان‌دهنده امر واقع و طبیعی نیستند، بلکه نوعی فرمول‌بندی و صورت‌بندی جهان، اشیاء و مفاهیم آن در چارچوب یک فرهنگ خاص هستند؛ از این‌رو، غالباً تنها در چارچوب آن فرهنگ خاص روایی و اعتبار دارند.

ویژگی دیگر تقابلهای دوگانی، روایی و اعتبار آن در شناخت و شناساندن ساده‌ترین و بنیادی‌ترین اشیاء و مفاهیم است. به‌نظر جانائان کالر، مهم‌ترین روابط در تحلیل ساختگرا، ساده‌ترین روابط، یعنی همان تقابلهای دوگانی‌اند (کالر، ۱۳۸۸: ۳۳). همان‌طور که اشاره شد، کودک نخستین فعالیت منطقی خود را در چارچوب تقابل دوگانی صورت می‌دهد و اغلب اشیاء و مفاهیم بنیادی و ساده پیرامون خود را بر مبنای تقابل آنها شناسایی می‌کند، اما وقتی نوبت شناختن پدیده‌های پیچیده‌تر یا پیچیدگی پدیده‌ها می‌رسد، ابزارهای شناختی پیچیده‌تر و ساخت‌یافته‌تری چون استعاره مورد نیاز است. طرفین تقابل دوگانی معمولاً ارزش و وزن برابری

ندارند، بلکه مبتنی بر نوعی سلسله‌مراتب هستند. دانیل چندلر این ویژگی تقابل‌های دوگانی را در چارچوب نظریهٔ نشان‌داری^۶ یا کویسن شرح داده است. براین‌مبنا، یکی از طرفین تقابل دوگانی نشان‌دار و دیگری بی‌نشان است. این نشان‌داری هم در سطح دال و هم در سطح مدلول قابل اعمال است. معمولاً طرف بی‌نشان مقدّم و اولی، و طرف نشان‌دار ثانوی تلقی می‌شود. قطب بی‌نشان، لفظ اصلی و بنیادی معرفی می‌شود و قطب نشان‌دار، وابسته، مشتق‌شده، فرعی، مکمل و کمکی در نظر آورده می‌شود؛ درحالی‌که طبق دیدگاه دریدا، در منطق تقابل دوگانی، هیچ‌کدام از طرفین بدون دیگری معنا ندارند (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۶۸-۱۷۴).

۳. واسازی تقابل دوگانی

واسازی^۷ اصطلاح، نهضت و مکتبی است که با نام ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی، گره خورده است. هرچند واسازی در قامت یک مکتب با تفاوت‌هایی نظری نسبت به آرای دریدا در امریکا نیز ظهور داشته است، در این پژوهش بر بخش‌های خاصی از دیدگاه خود دریدا تأکید شده است. برخلاف ساختارگرایان که بر تقابل‌های دوگانی و روایی آن تأکید داشتند، پساساختارگرایان با این ایده مواجهه‌ای انتقادی داشتند. ایدهٔ تقابل دوگانی امکان طبقه‌بندی هر چیزی را می‌دهد (مکاریک، ۱۳۸۴: ۹۸). درواقع، همیشه می‌توان در برخورد با هر چیزی، شیء یا مفهوم، آن را به یک چیز و دیگری آن چیز تقسیم کرد. ازسوی دیگر، ممکن است دو چیز در یک تحلیل خاص با هم در تقابلی کارکردی باشند و این، به شکل‌گیری یک تقابل دوگانی بینجامد، درحالی‌که تقابل‌های کیفی دیگری که در این تحلیل به‌خصوص کارکردی نیستند اما وجود دارند، نادیده گرفته شوند. ازاین‌رو، پساساختارگرایان برخی تقابل‌های دوگانی را نوعی انتزاع گمراه‌کننده می‌انگارند که می‌تواند تصویری انحرافی از پدیده‌ها به‌نمایش بگذارد (همان).

دریدا برتری و ارزش بیشتر قطب بی‌نشان درمقابل قطب نشان‌دار را در تقابل دوگانی نقد کرده است، درحالی‌که برخی نظریه‌پردازان وجه یا قطب بی‌نشان را لفظ بنیادی و اصلی معرفی می‌کنند و وجه یا قطب نشان‌دار را وابسته، مشتق‌شده، فرعی، مکمل یا کمکی در نظر می‌گیرند. دریدا اثبات کرده است که در منطق تقابل‌های دوگانی هیچ‌کدام از وجوه یا مفاهیم بدون دیگری معنا ندارند؛ همان چیزی که دریدا آن را منطق افزوده یا تکمیلی می‌نامد: وجه ثانوی که معمولاً حاشیه‌ای و خارجی تلقی می‌شود، درواقع جزء اصلی و ضروری وجه اولی

است. وجه بی‌نشان از طریق آنچه به‌دنبال آن است تا مانعش شود و به خود راه ندهد، تعیین می‌یابد (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۷۰).

اما راهکار واسازی در نقد اصلی دریدا بر تقابل دوگانی مجال طرح اساسی‌تری می‌یابد. دریدا تقابل دوگانی گفتار/نوشتار را که از زمان افلاطون در فرهنگ غرب با برتری گفتار همراه بود به چالش کشید. این برتری یک شیوه اعتباربخشی به زبان بود که در آن، زبان به‌وسیله متکلم خاصی ثابت می‌یافت و از این‌رو، در زمان خاصی با معنای معینی ثابت نگه داشته می‌شد. در مورد نوشتار هم عمدتاً با تشریح متون طبق نیت نویسندگان و قرارداد نوشتار در شبکه‌ای رسمی یا چارچوب‌های ارجاع که می‌کوشند معانی آنها را ثابت نگه دارند، همین کار صورت گرفته است. دریدا می‌گوید معنا، چه در گفتار و چه در نوشتار، هرگز مفرد و ثابت نیست، بلکه همواره در حال تکثیر، تغییر یا لغزیدن است؛ امری که دریدا آن را اشاعه^۸ می‌خواند (وبستر، ۱۳۷۳: ۲۵۲-۲۵۳).

دریدا در تقابل دوگانی دال/مدلول هم برتری مدلول را به چالش کشید. از نظر او، این برتری در تقابل سنتی ماده/روح و جوهر/فکر، و در واقع برتری شکل غیرمادی بر شکل مادی ریشه دارد. او در واسازی این تقابل کوشید تمایز میان دال و مدلول را محو کند و معتقد بود که مدلول همیشه عملکردی دال‌گونه دارد (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۷۵). برخلاف سوسور که به رابطه‌ای ثابت میان دال و مدلول معتقد بود، از نظر دریدا معنا همیشه در حال تغییر است. وقتی به چیزی می‌اندیشیم به غیر آن چیز نیز می‌اندیشیم. ایده خوب بدون متضادش بد، ایده مرد و مردانگی بدون زن و زنانگی قابل درک نیست. زبان و متون در واقع درباره چیزهایی هستند که به‌نظر نمی‌رسد درباره آنها باشند (وبستر، ۱۳۷۳: ۲۵۳). هر واژه‌ای به‌وسیله واژه‌ای دیگر تعریف می‌شود که این واژه نیز به‌وسیله واژه‌ای دیگر تعریف می‌شود. در نتیجه، ما هرگز نمی‌توانیم به درک معانی مستقل دست یابیم (همان، ۲۵۴).

دریدا برخی از مهم‌ترین تقابلهای دوگانی از جمله حضور/غیاب، طبیعت/فرهنگ، مذکر/مؤنث، تحت‌اللفظی/استعاری را به چالش کشید؛ به‌شیوه‌ای که «ناپایداری ساز چارچوب‌های تقابلی» خوانده شده است. این کار ریشه‌ای او در مقابل گروهی از منتقدان قرار دارد که اغلب طرفین تقابل دوگانی را از نظر ارزش وارونه کردند؛ کاری که اصطلاحاً

«ارزش‌دهی به وجه ب» (= برتری دادن به وجه نشان‌دار، فرعی و حاشیه‌ای) نامیده شده است (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۷۵).

مروری بر ناب‌ترین و تجربه‌محورترین متن‌ها و سخنان اهل تصوف نشان می‌دهد در زبان اهل تصوف نیز اشکال و صور گوناگونی از ناپایدارسازی تقابل‌های دوگانی دیده می‌شود. برخی از این واسازی‌ها و فرارفتن‌ها از تقابل دوگانی بر برخی تقابل‌های بنیادین زبان قرآنی اعمال شده و برخی دیگر بر آن دسته از تقابل‌ها و اصطلاحات زبان اهل تصوف که دیگر حامل تجربه عرفانی نویی نیست یا آن‌قدر تکرار و طبیعی شده است که بوی عادت و کهنگی می‌دهد؛ امری که با تجربه زنده و نوشونده عرفانی در تباین است.

۴. صور و اشکال واسازی و فرارفتن از تقابل دوگانی در متون اهل تصوف

اگر نگاهی اجمالی بر متن قرآن ببندازیم، یا حتی به وعظ‌ها و سخنان خطیبانی که به‌شیوه مذکران به آیات قرآن استشهد می‌کنند گوش فرا داده باشیم، قطعاً با شماری از تقابل‌های دوگانی در قرآن آشنایی یافته‌ایم. بهشت/دوزخ، خیر/شر، دنیا/آخرت، مؤمن/کافر، ایمان/کفر از جمله تقابل‌هایی هستند که اساس بخش مهمی از آموزه‌های قرآنی را تشکیل می‌دهند. در متون تعلیمی اهل تصوف نیز، که قاعدتاً درباره مبانی، اصول، اصطلاحات، فرق، احوال، اقوال، حکایات و آداب آنان است، کاربرد تقابل‌های دوگانی بسیار چشمگیر و پربسامد است. در یکی از پژوهش‌های دانشگاهی که درباره تقابل‌های دوگانی در متون فارسی نثر صوفیه صورت گرفته است، پژوهشگر در کتاب *کیمیای سعادت* ۵۲۹ ترجمه شرح تعرف ۴۲۶، *کشف‌المحجوب* ۴۹۸، *ترجمه رساله قشیریه* ۴۱۹ و *در مصباح‌الهدایه* ۴۷۴ تقابل دوگانی یافته است (قربانی چراغ‌تپه، ۱۴۰۱: ۱۹۷). این کاربرد وسیع و بسامد بالا را می‌توان به مقدماتی و تعلیمی بودن این متون نسبت داد. چنان‌که پیشتر گذشت، تقابل‌های دوگانی برای بیان مفاهیم ساده و درعین‌حال بنیادی بسیار مناسب‌اند، اما تجربه‌های عرفانی زنده، نو و پیچیده با ساختار ساده تقابل‌های دوگانی قابل بیان نیستند. در بیان این نوع تجربه‌ها، انتظار می‌رود عارف/صوفی از تقابل دوگانی فراتر رود و به واسازی دست یازد یا از ساخت‌های پیچیده‌تر زبان مانند استعاره و تمثیل بهره گیرد. آنچه در پی می‌آید، اشکال و صور واسازی و فرارفتن از تقابل‌های دوگانی در پیکره یادشده را دربردارد.

۴.۱. تبدیل تقابل دوگانی دیجیتال به آنالوگ

تقابل‌های دوگانی را از حیث پیوستگی (دارا بودن وجه پیوستاری) و ناپیوستگی می‌توان به آنالوگ و دیجیتال طبقه‌بندی کرد. برای مثال تقابل زنده/مرده ناپیوسته است؛ زیرا این تقابل وجه پیوستاری ندارد و این دو صفت متقابل در زبان عادی، قابلیت تبدیل به صفت تفضیلی را ندارند. تقابل سرد/گرم یک تقابل آنالوگ است؛ چون دارای وجه پیوستاری است و می‌توان از آنها صفت تفضیلی سردتر/گرم‌تر ساخت. در زبان اهل تصوف گاه تقابل‌های دیجیتال به آنالوگ تبدیل می‌شوند و تجربه غیرعادی، زنده و پیچیده عرفانی را رسانگی می‌کنند:

«ینجا که نم از هیچ هیچ‌ترم و آنجا که تویی از همه همه‌تری» (عابدی، ۱۳۸۵: ۱۹).

تقابل همه/هیچ البته تقابلی کاملاً دیجیتال نیست و می‌توان در فاصله میان هیچ و همه، پیوستاری قائل شد که با واژه‌هایی چون اندکی، برخی، بعضی، نیمی، بیشتر، اکثر و مانند آن پر شود. کاری که عارف با این تقابل دوگانی کرده، امتداد دادن و آنالوگ کردن دوسوی تقابل به آن‌سوی بی‌نهایت است. در زبان عادی، تقابل دوگانی همه/هیچ توصیف‌گر همه چیزهای قابل تصور است، اما عارف این دو تعبیر را برای بیان مقصود خویش وافی و کافی نمی‌یابد و هر دو سوی این تقابل را به آن‌سوی بی‌نهایت سوق می‌دهد. ناپایداری این تقابل نشان می‌دهد که گاه واژه‌های معمول زبان بسندگی لازم برای رسانگی تجربه عرفانی را ندارند و در این مورد خاص، می‌توان گفت جهان عارف بسیار وسیع‌تر از جهان مردمان دیگر است و ابعاد آن تا آن‌سوی هیچ و همه کشیده می‌شود. عارف با تبدیل تقابل دیجیتال به آنالوگ از قفس تنگ زبان عادی می‌گریزد و از این طریق، به جهان خود ابعادی بی‌انتهای می‌دهد.

۴.۲. ادغام طرفین تقابل دوگانی

یکی از اشکال واسازی تقابل دوگانی در متون اهل تصوف، ناپایداری آن از طریق ادغام گستره مدلول هریک از طرفین تقابل در دیگری است. به بیان دیگر، عارف چنان عبارتی به دست می‌دهد که در آن، مفهوم هریک از طرفین با دیگری یکسان می‌شود و گویی تقابل از میان برمی‌خیزد:

«تا آزاد نباشی، بنده نباشی» (عابدی، ۱۳۸۵: ۹۳).

«تا بنده نشوی، آزادی نیابی و تا از خود بنگریزی، به خود در نرسی و تا فانی نشوی، باقی نباشی» (همان).

«آزادی در بندگی است و بندگی در آزادی» (همان).

«گفتند: بنده کیست؟ جنید گفت: آنکه از بندگی کسان دیگر آزاد بود» (همان، ۹۶).

«بنده را پیش خداوند، آن باید بردن که خداوند را نیست، و آن ذلّ بندگی است. تا آن یابد که ورا نیست، و آن عزّ خداوندی است» (همان، ۹۷).

«هر که خلعت آزادی طلب کند، او را به درگاه بندگی حواله کنند» (همان، ۹۸).

در شواهدی که ذکر شد، اتصاف به هر صفت از طرفین تقابل مستلزم اتصاف به صفت طرف دیگر است؛ گویی میان مدلول این دو دال هیچ تمایز و تقابلی نیست. این شکل از ناپایداری تقابل دوگانی دقیقاً یادآور دیدگاه دریدا در نقد و واسازی تقابل‌های دوگانی است؛ آنجا که می‌گوید در منطق تقابل دوگانی هیچ‌کدام از طرفین بدون دیگری معنا ندارد و هر طرف مکمل و متمم طرف دیگر است. مفهوم و قطب بی‌نشان از طریق آنچه به دنبال آن است تا مانعش شود و به خود راه ندهد، تعیین می‌یابد (چندلر، ۱۳۹۴: ۱۷۰). اندیشیدن دربارهٔ یک مفهوم گاه مستلزم اندیشیدن به متضاد و وجه متقابل آن است. زبان و متون در واقع دربارهٔ چیزهایی هستند که به نظر نمی‌رسد دربارهٔ آنها باشند (وبستر، ۱۳۷۳: ۲۵۳). در اینجا حتی از واسازی دریدایی فراتر می‌رویم: اندیشیدن به یک مفهوم نه تنها متضمن اندیشیدن به ضد یا نقیض و متقابل آن است، بلکه متضمن ادغام مدلول دو طرف تقابل است؛ گویی این تقابل اساساً فسخ شده و میان طرفین اتحاد حاصل شده است.

این شکل از واسازی در متون اهل تصوف متضمن نوعی بیان نقیضی یا پارادوکس است. آزاد بنده است و بنده آزاد، آزادی بندگی است. فانی باقی و باقی فانی است. گزاره‌هایی از این دست ممکن است در زبان عادی بی‌معنی تلقی شوند؛ زیرا به لحاظ منطقی، هر چیزی نمی‌تواند معادل متقابل و نقیض خود باشد، اما در منطق زبان اهل تصوف، هر مفهوم ضد، نقیض و متقابل خود را در دل دارد. اهل تصوف در نگاه به هر پدیده، ضد و نقیض آن را هم توأم می‌بینند:

«هر کجا مسجدی است، کلیسایی در برابر او بنا کرده. و هر کجا صومعه‌ای است، خراباتی. و هر کجا طبلسانی است، زنّاری. هر کجا اقراری، انکاری. هر کجا دوستی، دشمنی. از شرق تا غرب پر زینت و نعمت کرده، در زیر هر نعمتی تعبیهٔ محنتی و بلیتی» (عابدی، ۱۳۸۵: ۳۷۶).

و این البته توصیف راه سالکان است. برای اصلان همهٔ این تقابل‌ها برمی‌خیزد:

«درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنا، این همه صفات سالکان است در منازل راه. اما مرد که به مقصد رسید، او را نه مقام است، نه منزل، نه وقت و نه حال، نه جان و نه دل» (همان، ۳۵۰).

از دید اهل تصوف، سرشت و بنیان طریقت بر تقابل‌های دوگانی نهاده شده، اما برای اصلان یا پیشروانی که احوال و مقامات فراوانی را پشت سر گذاشته‌اند این تقابل‌ها برمی‌خیزد. این توضیح برای شکل دیگری از واسازی تقابل دوگانی نیز، که در پی می‌آید، صدق می‌کند.

۴. ۳. جابه‌جایی / معکوس کردن طرفین تقابل دوگانی

طلب را اغلب نخستین یا یکی از نخستین مراحل طریقت می‌شمارند. در مقامات عالی طریقت، گویا جای طالب و مطلوب عوض می‌شود:

«سی‌سال خدای را طلبیدم. چون بنگریستم او طالب بود و من مطلوب» (همان، ۴۰۳).
 «اول بود که ماهی سوی آب می‌رفت. این ساعت هرکجا ماهی می‌رود، آب می‌رود» (همان، ۴۰۴).

«روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم. اکنون خود را می‌جویم، او را می‌یابم» (همان، ۱۹۰).
 گاهی هم رابطه‌هایی که معمول و معهود تلقی می‌شوند وارونه می‌گردند و با آنچه برخی منتقدان «ارزش‌دهی به وجه ب» نام نهاده‌اند شباهت می‌یابند (ر.ک: بخش ۳ همین مقاله).
 این رایج‌ترین شکل واسازی است که برخی منتقدان و پیروان دریدا بر تقابل‌های دوگانی اعمال می‌کردند:

«تا خداوند تعالی مرا از من پدید آورد، بهشت در طلب من است و دوزخ در خوف من» (همان، ۱۰۳).

«همه مریدان در آرزوی مقام پیران باشند و جمله پیران در مقام تمنای مریدان» (همان، ۱۰۶).
 «مرید بدان بزرگ نگردد که پیران ببند، بدان بزرگ گردد که پیران او را ببینند» (همان، ۱۱۳).
 گروهی از عارفان/اهل تصوف تقابل دوگانی جستن/یافتن یا طلب/یافتن را که به‌عنوان حکمتی عملی در امثال هم جای گرفته است (عاقبت جوینده یابنده بود) از اساس معکوس می‌بینند.
 حتی سخن سابق‌الذکر بایزید را نیز می‌توان در این چارچوب فهم کرد:
 «عارف طلب از یافت یافت، نه یافتن از طلب» (همان: ۴۰۹).

«هر چیزی را نخست جویند، آن‌گاه یابند. این حدیثی است که نخست یابند، آن‌گاه جویند» (همان، ۴۱۳).

«در همه کارها پیش طلب بود، پس یافت، آلا در این حدیث که پیش یافت بود، پس طلب» (همان).

«هر چیز را جویند پس یابند، وی را یابند پس جویند» (همان، ۴۱۴).

تفاوت نمونه‌های اخیر و اسازی با آنچه «ارزش‌دهی به وجه ب» نام دارد آن است که جابه‌جایی و معکوس کردن نزد پیروان دریدا برحسب اولویت و برتری بود ولی در این نمونه‌ها این عمل برحسب ترتیب (غالباً زمانی) صورت می‌پذیرد.

۴. تبدیل طرفین تقابل دوگانی به همدیگر

گاهی و اسازی تقابل دوگانی از طریق تبدیل طرفین به یکدیگر صورت می‌پذیرد. عارف/صوفی در تجربه‌ای روحانی، مزاج چیزی را در ضد آن می‌یابد؛ گویی در لحظه و آنی خاص، ماهیت شیء یا مفهومی قلب می‌شود و به ضدش تبدیل می‌گردد.

«گر در دوزخ شوم، از دوزخ ذوق بهشت یابم. در وجود من، دوزخ بهشت گردد؛ زیرا که طیب جمال حق با من است» (همان، ۱۰۵).

به‌نظر می‌رسد نمونه و اسازی فوق به‌نوعی در قرآن و توصیف برخی معجزات مانند گلستان شدن آتش بر ابراهیم^(ع) ریشه دارد.

«خدای را بندگان‌اند که اگر بهشت با همه زینت‌ها بر ایشان عرضه کنند، ایشان از بهشت همان فریاد کنند که دوزخیان از دوزخ» (همان، ۱۰۴).

منطق و سازوکار جهانی که با مددگرفتن از نظایر این و اسازی‌ها بازنمایی می‌شود به‌کلی با جهان معهود مردم متفاوت است.

۴. بیان نابسندگی تقابل دوگانی

تقابل‌های دوگانی گاه از چنان قدرت توصیفی برخوردارند که می‌توانند تمام وجوه ممکن پدیده‌ای را در قالب دو مفهوم متقابل برشمارند. گاه نیز متن مرجع یک گروه، تمام یک پدیده را در یک جفت واژه خلاصه کرده است. اینجاست که گاه عارف/صوفی برخی از مهم‌ترین تقابل‌های دوگانی حوزه دین را نابسنده می‌بیند:

«اهل بهشت به بهشت فرود آیند و اهل دوزخ به دوزخ. پس جای جوان‌مردان کجا بود که او را جای نبود نه در دنیا و نه در آخرت» (همان، ۱۵۱).

در این عبارت شگرف، عارف/صوفی دو تقابل دوگانی اصلی قرآن، بهشت/دوزخ و دنیا/آخرت را و اسازی می‌کند. آفاق جهانی که او تصویر می‌کند جز بهشت و دوزخ جایی برای جوان‌مردان دارد. جوان‌مردان خود چنان عظیم‌اند که نه در بهشت و دوزخ که در دنیا و آخرت نیز نمی‌گنجند.

۴. ۶. تولّد طرفین تقابل دوگانی از یکدیگر

از عبارتهای شگفت زبان اهل تصوف، یکی آن است که طرفین تقابل دوگانی از یکدیگر زاده شوند یا یکی از آنها از دیگری تولّد یابد. این گونه عبارتها نوعی بیان نقیضی به شمار می‌روند و جنبه‌هایی از تمایزات اساسی جهان‌بینی اهل تصوف را با دیگران بازنمایی می‌کنند:

«همه چیز از چون خویشنی زاید، مگر شادی که از اندوه زاید» (همان، ۸۳).

«هر که پیش عزیزان عزّ برد، ذلّ یابد، و هر که پیش عزیزان ذلّ برد، عزّ یابد» (همان، ۲۶۶).

۴. ۷. بازتعریف مفهوم طرفین تقابل دوگانی

از ویژگی‌های زبان عارفان/اهل تصوف، تفاوت مدلول واژه‌ها با مدلول واژه‌های زبان عادی، زبان دین و زبان حکما و فیلسوفان است. وقتی لفظ میان زبان عرفان/تصوف و زبان‌های یادشده مشترک باشد، عارف/صوفی با یادکرد معنای خاص الفاظ در نگاه و جهان‌بینی عرفانی، دست به واسازی می‌زند و در چنین حالتی، معمولاً ارزش و وزن طرفین تقابل دوگانی جابه‌جا می‌شود (ر.ک: بحث ارزش‌دهی به وجه ب، در بخش ۳ همین مقاله).

«توانگر گرچه پیراهن کهن درپوشد، درویش نشود، و درویش گرچه صد جامه نیکوی

عاریتی درپوشد، توانگر نشود» (همان، ۱۳۴).

«نه حلال است که این طایفه را درویشان خوانند که ایشان توانگرترین خلقتند» (همان، ۲۳۸).

«فقیر نه آن بود که دستش از متاع و زاد خالی بود، فقیر آن بود که طبعش از مراد خالی بود» (همان، ۲۳۹).

«سبحان الله! شگفت‌تر از این که دید در جهان؟ قومی در دو جهان پادشاه جهان، به اسم

درویشان» (همان، ۲۴۰).

۴. ۸. خلاف‌آمد عادت در عاملیت یا مدخلیت طرفین تقابل دوگانی

در تعدادی از ناب‌ترین سخنان عارفان/اهل تصوف، یکی از طرفین تقابل دوگانی به گونه‌ای عمل می‌کند یا در امری مدخلیت می‌یابد یا مقدمه‌کاری می‌شود که نتیجه یا عملی برخلاف عادت به بار می‌آورد. در منطق زندگی بشر، جستن یا طلب مقدمه یافتن است، دوری محنت می‌آورد، نایافتن آب تشنگی می‌آورد، معصیت مستوجب توبه است و بی‌نیازی مقدمه ایثار. در منطق زبان عارفان/اهل تصوف قطب مخالف این مقدمات همان نتایج را به همراه می‌آورد.

«ر کسی تو را به جستن یافت، من به گریختن یافتم» (همان، ۳۷).

«همه خلق را محنت از دوری است و مرید را از نزدیکی. همه را تشنگی از نایافت است و مرید را از سیرابی» (همان، ۱۰۸).

«توبه از معصیت یکی است و از طاعت هزار؛ یعنی عجب در طاعت بدتر از گناه» (همان، ۱۴۲).
«بشار زاهدان به وقت بی‌نیازی بود و ایثار جوان‌مردان به وقت حاجت» (همان، ۱۵۰).

این نمونه‌ها که از درخشان‌ترین سخنان عارفان/اهل تصوف است و در بیان نقیضی و آشنایی‌زدایی با زیباترین اشعار هم‌سری می‌کند، وجوه تمایز زندگی، جهان‌بینی و زبان آنان را به‌نمایش می‌گذارد و جهانی را به‌تصویر می‌کشد که در اصول، سنگ‌بنا و بیکرانگی، جهان معهود بشر را با آن قیاس نمی‌توان کرد.

۵. نمونه مکرر و اسازی و ناپایداری تقابل دوگانی

پس از مرور صور و اشکال و اسازی و ناپایداری تقابل دوگانی در پیکره این پژوهش، در این بخش به چند دلیل یکی از نمونه‌های موضوعی پرتکرار تحلیل شده است. نخست آنکه اصل این و اسازی در منابع مختلف و فضای فکری جامعه اسلامی به حضرت علی^(ع) منسوب است و با فرض صحت این انتساب، این امر تأیید دوباره‌ای بر دیدگاه پل نوپا است. او نشان داد که برخورد تأویلی با تفسیر قرآن، از آن نوعی که بعدها در متون اهل تصوف تشخص و تمایز ویژه‌ای یافت، از همان صدر اسلام آغاز شد و قدمت آن دست‌کم به تفسیر امام‌صادق^(ع) می‌رسد. انتساب نمونه اولیه و اصیل کاربرد مورد بحث به حضرت علی^(ع) هم بیانگر آن است که و اسازی تقابل‌های دوگانی از همان صدر اسلام آغاز شده و بعدها با پختگی و تمایز بیشتر تجربه‌های عرفانی، با بسامد بیشتری از وجوه ممیز متون عرفانی/اهل تصوف شده است. دیگر آنکه با وجود تکرار این و اسازی، هنوز تازگی و اصالت این نمونه باقی است. از این و اسازی در پیکره پژوهش ۱۵ مورد یافته شده که ۱۱ مورد آن و اسازی تقابل بهشت/دوزخ است و ۴ مورد و اسازی تقابل دنیا/عقبی (همان، ۲۳، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۹، ۴۳۵، ۵۲۵). در این مجال تنها معدودی از این نمونه‌ها ذکر خواهد شد. سه‌دیگر آنکه با وجود اشتراک موضوعی، نوآوری‌های زبانی و نحوی در گزارش این و اسازی دیده می‌شود که حائز اهمیت بسیار است:

«یا رب! بهشت و دوزخ را پنهان کن تا تو را بی‌واسطه پرستند» (همان، ۲۳).

«لهی! فردا دست من در دست فقیری ده؛ کسی که با من از تو گوید و من با او از تو گویم. و بهشت فرا دیگران ده» (همان، ۲۹).

به نظر می‌رسد یکی از دلایل حذف طرف دیگر تقابل (دوزخ) در بیان یا گزارش این سخن، شهرت این واسازی بوده است، به گونه‌ای که شنونده و خواننده با توجه به بافت فرهنگی حاکم در میان اهل تصوف با شنیدن و خواندن این سخن، واسازی اولیه و طرف دیگر آن را خود در ذهن بازسازی خواهد کرد.

«لهی! ... یک نظر در من نگری، و دو گیتی به آب اندازم» (همان، ۳۸).

«چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خداپرست کیست؟» (همان، ۱۰۴).
«گفتند: راه به خدا چه گونه باید برد؟ حلاج گفت: دو بار برگرد، و به خدای رسیدی: یک باز از دنیا برگرد و دیگر از عقبی» (همان، ۳۱۹).

۶. نتیجه‌گیری

- زبان عرفان/تصوف که خود بر بستری از زبان قرآن و دین رویده است، هم از تقابل‌های دوگانی آن بهره می‌برد و هم با رشد و پختگی تجربه عرفانی و نیاز به واژگان و اصطلاحات، تقابل‌های دوگانی خاص خود را به وجود آورده است.

- تقابل دوگانی عمدتاً برای بیان و توصیف روابط ساده و بنیادی مناسب است؛ از این رو، در کتاب‌های درسی و تعلیمی اهل تصوف به فراوانی به کار گرفته می‌شود.

- تقابل دوگانی برای بیان تجربه‌های روحانی و عرفانی پیچیده‌تر و پیچیدگی‌های این تجارب، کفایت و بسندگی لازم را ندارد؛ از این رو، عارف/صوفی یا در پی کاربرد صورت‌های پیچیده و ساخت‌یافته‌تری چون استعاره و تمثیل می‌رود یا تقابل‌های دوگانی موجود را واسازی می‌کند. مهم‌ترین صور و اشکال واسازی تقابل‌های دوگانی در پیکره این پژوهش که بر پایه متون نثر فارسی شکل گرفته، عبارت‌اند از: آنالوگ کردن تقابل‌های دیجیتال، جابه‌جایی و معکوس کردن طرفین تقابل، ادغام طرفین تقابل، تبدیل طرفین تقابل به یکدیگر، بیان نابسندگی تقابل دوگانی، تولد طرفین تقابل دوگانی از یکدیگر، بازتعریف مفهوم طرفین تقابل دوگانی و خلاف‌آمد عادت در عاملیت یا مدخلیت طرفین تقابل دوگانی.

- تحلیل یکی از موارد پرتکرار واسازی تقابل دوگانی نشان می‌دهد گاه تازگی و اصالت واسازی باعث می‌شود گرد کهنگی و ابتذال بر آنان ننشیند؛ به‌ویژه وقتی عارف/صوفی نوآوری‌هایی

در صورت و ساخت آن واسازی اعمال کند. نیز دیدگاه پل نوپا درباب آغاز شکل‌گیری مایه‌های زبان عرفان/تصوف از صدر اسلام، در بحث واسازی تقابل‌های دوگانی هم تأیید می‌گردد. -واسازی تقابل‌های دوگانی به عارف/صوفی امکان رهیدن از قفس تنگ زبان را می‌دهد و با گشودن درهای جدید در جایی که پیشتر با درج دو واژه متقابل تثبیت و به‌سختی تدوین شده است، امکان بیان تجربه‌های پیچیده و پیچیدگی‌های تجارب را برای او فراهم می‌سازد.

پی‌نوشت

1. Binary Opposition
2. Mytheme
3. Binary Operations
4. Morris Halle
5. Nature
6. Markedness
7. Deconstruction
8. Dissemination

منابع

- آبشیرینی، اسد (۱۳۹۶). بررسی تقابل عشق و مرگ در ساختار شعر فروغ فرخزاد. *شعرپژوهی (بوستان ادب)*. سال نهم. شماره ۲: ۱-۲۴.
- آنگونه جونقانی، مسعود (۱۳۹۳). رویکرد سنایی به تقابل‌های دوگانی. *مطالعات عرفانی*. شماره ۱۹: ۲۹-۵۴.
- باقری خلیلی، علی‌اکبر؛ و ذبیح‌پور، سیده فاطمه (۱۳۹۳). *تحلیل ساختاری تقابل نشانه‌ای در غزلیات حافظ با تکیه بر نظریه رولان بارت*. پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۳۵: ۲۵-۵۳.
- بالدس، ماریو (۱۳۸۴). تقابل دوگانی. در: مکاریک. *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مه‌رآن مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- چندلر، دانیل (۱۳۹۴). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. چاپ پنجم. تهران: سوره مهر.
- چهری، طاهره؛ سالمیان، غلامرضا؛ و یاری گل‌دره، سهیل (۱۳۹۲). تحلیل تقابل‌ها و تضادهای واژگانی در شعر سنایی. *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. سال هفتم. شماره ۲: ۱۴۱-۱۵۸.
- حیاتی، زهرا (۱۳۸۸). بررسی نشانه‌شناختی عناصر متقابل در تصویرپردازی اشعار مولانا. *نقد ادبی*. سال دوم. شماره ۶: ۷-۲۴.
- روحانی، مسعود؛ عنایتی قادیکلایی، مسعود (۱۳۹۵). تقابل‌های دوگانه در غزلیات عطار نیشابوری. *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال بیست‌وچهارم. شماره ۲۶ (پیاپی ۸۱): ۲۰۱-۲۲۱.

شریف‌نسب، مریم (۱۳۹۴). تقابلهای دوگانه در داستان‌های عامه. فرهنگ و ادبیات عامه. سال دوم. شماره ۶: ۱-۲۰.

شنبه‌ای، رقیه (۱۳۹۰). جبر و اختیار از دیدگاه تقابلهای دوگانه سبک خاص سعدی در گلستان.

تحلیل و تفسیر متون ادب فارسی (دهخدا). سال سوم. شماره ۸: ۱۹۴-۲۱۲.

عابدی، محمود (۱۳۸۵). یک حرف صوفیانه؛ سخنانی از عارفان. تهران: سخن.

عبیدی‌نیا، محمدمیر و دلایلی میلان، علی (۱۳۸۸). بررسی تقابلهای دوگانه در ساختار حدیقه

سنایی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۳: ۲۵-۴۲.

عقدایی، تورج و شهرآبادی، رضیه (۱۳۹۸). نقد، بررسی و تحلیل تقابل حیرت و یقین در غزلیات

عطار. تحلیل و تفسیر متون ادب فارسی (دهخدا). سال یازدهم. شماره ۴۲: ۶۱-۸۲.

قربانی چراغ تپه، اکرم (۱۴۰۱). تقابلهای دوگانی در متون فارسی نثر صوفیه از آغاز تا پایان قرن

هفتم هجری. رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه خوارزمی.

کالر، جاناتان (۱۳۸۸). بوطیقای ساخت‌گرا. ترجمه کوروش صفوی. تهران: مینوی‌خرد.

محمدی، احمد (۱۳۹۶). تقابلهای دوگانه در داستان رستم و سهراب. رشد و آموزش زبان و ادب

فارسی. سال سی‌ام. شماره ۳: ۷۱-۷۳.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴). دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۲). بررسی تقابلهای دوگانه در غزلیات حافظ. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه

خوارزمی. سال بیستویکم. شماره ۱۹ (پیاپی ۷۴): ۶۹-۹۱.

نویا، پل (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

وبستر، راجر (۱۳۷۳). ژاک دریدا و واسازی متن. / ارغنون. سال اول. شماره ۴: ۲۵۱-۲۵۶.

Dundes, Alan (1997). Binary Opposition in Myth: The Propp/Lévi-Strauss Debate in Retrospect. *Western Folklore*. Vol. 56. No. Pp: 39-50.

Hawkes, Terence (2003). *Structuralism and Semiotics*. Second edition. London: Routledge.

Lévi-Strauss, Claude (1972). *Structural Anthropology* (trans. Claire Jacobson & Brooke Grundfest Schoepf). Harmondsworth: Penguin.

References in Persian

Ābedi, Mahmoud (2006). *A Sufi Said: Selected Sayings of Sufis*. Tehrān: Sokhan [In Persian]

Abidinīā, M.A. and Dalāei Milān, A. (2009). "Survey of Binary Oppositions in the Structure of Hadigheh of Sanāei". *Research in Persian Language and Literature*. No. 13: 25-42. [In Persian]

- Abshirini, A. (2017). The studying of the contrast of love and death in the poetry of Forough Farrukhzad. *Journal of Poetry Studies (boostān-e Adab)*, 9(2), 1-24. [In Persian]
- Aghdāei, T. and Shahrābādi, R. (2020). Critique, Survey and Analysis of Surprise and Believe in Ghazals of Attār. *Dehkhodā*. Vol. 11 No. 42: 61-82. [In Persian]
- Algouneh Jounaghāni, M. (2014). Sanāyi's Approach Towards Binary Oppositions. *Mystical Studies*, 10(1), 29-54. [In Persian]
- Bāgheri Khalili, A.; & Zabihpour. S.F. (2013). Structural analysis of semiotic opposition in Ghazal's of Hafiz based on R. Barthes theory. *Rrsearch in Persian Language and Literature*. Vol. 12. No. 35: 25-53. [In Persian]
- Chandler, Daniel (2022). *Semiotics: The Basics*. translated by Mahdi Pārsā, Tehrān: Soureh-ye Mehr. [In Persian]
- Chehri, T., Salemiyān, G.; & Yāri Goldarreh, S. (2014). An Analysis of Lexical Oppositions and Antonymies in Sanāei's Poetry. *Research on Mystical Literature*, 7(2), 141-158. [In Persian]
- Culler, Jonathan (2002). *Structuralist Poetics*. translated by Kourosh Safavi, Tehrān: Minouy-e Kherad. [In Persian]
- Ghorbāni Cherāhtappeh, A. (2022). *Binary Oppositions in Persian Sufi Prose Texts by 13th century*. Ph.D. Dessrtation. Khārazmi University. Tehran. Iran. [In Persian]
- Hayāti Z. A (2009) Semiotic Survey of Bilateral Elements as a Portrayal in Rumi's Poetry. *LCQ*. Vol. 2 (6): 7-24. [In Persian]
- Makaryk, Irena Rima (1993). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory (Approaches, Schools, Terms)*. translated by Mehrān Mohājer and Mohammad Nabavi, Tehrān: Āgah. [In Persian]
- Mohammadi, A. (2017). Binary Oppsitions in Rostam and Sohrāb Story. *Teaching Persian Language and Literature*. Vol. 30 No. 3: 73-75. [In Persian]
- Nabilou, A R. (2013). Evaluation of the Binary Oppositions in the Ghazals of Hafiz. *Persian Language and Literature of Kharazmi University*; 21 (74) :69-91. [In Persian]
- Noya, Paul (1970). *Exegese Coranique et Langage Mystique*. translated by Esmāyil Saādat, Tehrān: Markaz-e Nashr-e Dāneshgahi. [In Persian]
- Rowhani, M. and Enayati, M. (2017). Binary Oppositions in the Lyrics of Attar Neishabouri. *Persian Language and Literature of Kharazmi University*; 24 (81) :201-221. [In Persian]
- Shanbeyi, R. (2011). Determinism and Free Will based on Binary Opposition in Personal Style of Sa'di. *Dehkhoda*. Vol. 2, No.8: 194-212. [In Persian]
- Sharifnasab M. (2015). Double Contrasts in Folk Stories. *Culture and Folk Literature*; 3 (6) :1-21. [In Persian]
- Webster, R. (1994). Jaque Derrida and Deconstruction of text. *Arghanoon*. Vol.1. No.4: 251-256. [In Persian]